

خط لاتین پی تقصیر است

تغییر خط و "هویت ملی"، نگاهی اجمالی

موضوع لاتین کردن و یا باصطلاح "رومن" کردن خط فارسی غالباً احساسات پر شور و عکس العمل های حادی را ببار میآورد، چه در موافقت و چه در مخالفت. در این چند سال اخیر و بدنبال جدی شدن امور کنوانسیون، طرح این موضوع با افراد مختلف یک کار دائمی ما بوده و باید بگویم این موضوعی نیست که کسی بشنود و بی تفاوت، با تعارفی یا تشویقی یا مخالفتی ملایم و هشدار ی ساده از آن بگذرد. این موضوع ظاهراً به جان همه بسته است. گوئی همه عمری در خلوت تنهایی به آن اندیشیده‌اند و حال منتظر تلنگری هستند تا سکوت را بشکنند و نتایج یک عمر تامل را با حرارت تمام علنی کنند.

همه میدانند که مساله ای هست که باید پاسخ بگیرد. اما جالب تر، جایگاه و اهمیتی است که به این مساله میدهند. در هر بحث مربوط به تغییر خط، فوراً پای فهرست کاملی از مقولات و کلمات پر ظنین و هیبت انگیز به میان کشیده میشود. رشد اقتصادی و اجتماعی، آگاهی، تمدن، تاریخ، بشر، فرهنگ، دانش، هویت ملی، انقلاب تکنیکی، ایرانیت، استقلال، سعادت، رفاه، عرب ستیزی، غرب زدگی، انقیاد فرهنگی، میراث کهن ادبی و نظیر اینها. از جمله با انتشار نخستین آگهی کنوانسیون در کیهان (انگلستان) و ایران تایمز (آمریکا)، سیلی از نامه و فاکس و پیام (که اکثریت قریب به اتفاق آنها در تائید و تشویق کنوانسیون است) سرازیر شد که جملگی بر همین حساسیت وسیع نسبت به این مساله و اهمیت تاریخی و دورانسازی که همگان برای آن قائلند دلالت میکنند.

و درست هم همین است. لاتین کردن خط فارسی به همه این جوانب تعیین کننده زندگی آدم فارسی زبان امروزی، چه در ایران و چه در افغانستان و چه در جمهوری های جنوبی شوروی سابق، و امروز دیگر باید گفت در هر جای دنیا، ربطی انکار ناپذیر و ناگسستنی دارد. و همه این جوانب البته جای بحث و تبادل نظر و موشکافی جدی دارد. تلاش و امید ما در کنوانسیون اروپا اینست که چه از طریق مجله خط نو و چه از طریق سمینارها و سمپوزیومها و طرق دیگر در حد امکان سکوتی برای جامع ترین مجادله و مناظره و تفاهم پیرامون این مسائل فراهم کنیم.

5 در این نوشته اجازه می‌خواهم نکاتی را در خصوص رابطه تغییر خط با مساله فرهنگ و هویت ملی یا به قولی "ایرانیت" مطرح کنم. این آن وجهی از مساله است که بخصوص موضوع پر حرارت ترین اظهار نظر ها له و علیه تغییر خط است.

6 "هویت ملی" بر سر سه راهی

7
عده ای می‌گویند لاتین کردن خط هویت ملی ایرانی را تضعیف و حتی نابود میکند. میراث فرهنگی و ادبی مردم ایران را از دسترس دور میکند و به فراموشی می‌سپارد. استقلال فرهنگی ایران و ایرانی را از بین میبرد و دروازه را برای تسلط غرب بر جامعه و فرهنگ ایران و ایرانیان باز میکند. پس آتشین مخالفت میکنند. تغییر خط را تعرضی به وجود و هویت و شخصیت خود میبینند و قاف و صاد و فتحه و ضمه و کسره غیبی و نوشتن از چپ به راست (منهای اعداد البته) را برج و باروی میبینند که وجودشان و هویت و حیثیت و حرمت‌شان را پاس میدارد.

8
در نقطه مقابل، هستند کسانی که درست با همین استدلال از تغییر خط دفاع میکنند. در آن فرهنگ ملی احساس محدودیت و چه بسا سرشکستگی میکنند. تغییر خط را دریچه ای برای خلاص شدن از همان میراثی میبینند که دسته اول برای حفظش تلاش میکنند. خیلی از اینها نه فقط تعلق خاطر بلکه حتی آشنائی دست اولی با آن فرهنگ و آن هویت ندارند. نسل جوان مهاجرین ایرانی در اروپا و آمریکا از این زمره‌اند.

9
یک طیف دیگر طرفداران تغییر خط را کسانی تشکیل میدهند که از قضا فکر میکنند این تحول، فرهنگ ملی و ایرانیت را تقویت میکند و به "اصل خویش" باز میگرداند. آماج حملات اینها عرب و فرهنگ و زبان عربی است. در این داستان نقش منفی را "تازیان" بازی میکنند و نه "غرب". برای بعضی تغییر خط انتقام قادسیه است و سرودی، هر چند با تاخیر، در رثای آریو برزن و بابک خرم‌دین. بر خلاف دسته اول، اینها هویت ایرانی و ایرانیت را در درجه اول نه در تمایز با غرب بلکه در مقابل اعراب تعریف میکنند. خط کنونی برای اینها سمبل سلطه اعراب است و باید عوض شود.

و باز عده ای درست با همین دلیل مخالف تغییر خط هستند. اینها ایده تغییر خط را ایده‌ای ناسیونالیستی برای سوا کردن خرج ایران از اعراب و سایر مردم منطقه میبینند. برای اینها تاریخ ایران و هویت ایرانی فصل مشترک‌های متعدد و مشروعی با دنیای عرب و یا فرهنگ اسلامی دارد که باید حفظ بشود. تغییر خط از نظر اینها فقط در همین چهارچوب عرب ستیزانه معنی پیدا میکند و لذا مردود است.

خط بی تقصیر است

نظر ما راجع به هویت ملی و ایرانیت و یا غرب زدگی و عرب ستیزی و غیره هر چه باشد، قبل از هر چیز باید بپذیریم که خط و الفبا در این معرکه بی تقصیر است. خط به خودی خود فرهنگ نیست، تمدن نیست، هویت نیست، حتی زبان نیست. خط قراردادی برای ثبت و حفظ گفتار است. هیچ چیز در خود سمبلها و صورتهایی که ما برای نمایندگی کردن اصوات انتخاب میکنیم نیست که به خودی خود چیزی راجع به یزدگرد سوم و ابومسلم و بوعلی سینا و گلستان و ترکمنچای به ما بگوید. خط بر خلاف گفتار مضمون ندارد. یک ابزار است. یک ظرف است. میتواند حامل هر ایده‌ای، هر فرهنگی، هر علم و هر جهالتی، هر عشق و هر نفرتی باشد. خط میتواند قالبی برای ثبت هر فرهنگی، هر تاریخی و هر میراث ادبی‌ای باشد. این موضوعات بیرون خط تعیین میشوند. تغییر خط فارسی یعنی تغییر روشی که بر طبق آن زبان فارسی، و آنچه به زبان فارسی گفته شده و میشود، روی لوح سنگی، روی کاغذ، یا روی دیسک کامپیوتر حک میشود. خطی خوب است که بتواند به اصواتی که به زبان آمده است هر چه بیشتر وفادار باشد و به هر کس که مقررات نگارشی مربوطه را بداند امکان بدهد که بسهولت دقیقا همان اصوات را بازسازی کند. این اصوات، این فرهنگ و این گنجینه ادبی میتواند خودپرست، غرب زده، عرب گریز و غیره باشد یا بشود. میتواند انسانی و عادلانه باشد یا ضد انسانی و ظالمانه. هر چه باشد، اما، خط در این معرکه بی تقصیر است.

یادآوری میکنم که اینجا بحث بر سر تغییر خط است و نه تغییر زبان. صحبت بر سر چگونگی نوشتن زبان فارسی است. حتی با خط جدید آنچه نوشته میشود هنوز فارسی است. در واقع اعتقاد ما این است که تغییر خط نه فقط زبان فارسی را تقویت میکند بلکه برای جلوگیری از زوال آن بعنوان یک زبان رایج و به معنی واقعی کلمه زنده، حیاتی است. به مساله هویت ایرانی برگردیم.

"جنگ تمدن ها"

در مرافعه میان هویت ها و تمدن های غربی و ایرانی و عرب و ایرانی- اسلامی، تغییر خط فارسی به نفع کدام تمام میشود؟ بحث من در مورد بی تقصیر بودن خط ادا به این معنی نیست که تغییر خط بر این روندها در جامعه ایران تاثیری نمیگذارد و شرایط جدالی که از قرار میان این "فرهنگها" جریان دارد را دست نخورده باقی میگذارد. تغییر خط دروازه

عظیمی را بروی زبان و فرهنگ فارسی باز میکند. پلی میان این حوزه زندگی فرهنگی با کل جهان امروز ساخته میشود. این راهی یک طرفه نیست. همانقدر که جهان و روندهای فرهنگی و مدنی مختلفش میتواند از این دریچه بیشتر به حوزه فارسی زبانان راه یابد و بر آن تاثیر بگذارد، حیات فرهنگی فارسی زبانان، با همه عناصر مختلف و گاه متناقض داخلی‌اش، میتواند از این دریچه جهانی شود و در خارج خویش تاثیر بگذارد. تغییر خط، کمیت فعل و انفعال فکری و علمی و فرهنگی میان حوزه فارسی زبانان با جهان پیرامونش را به نحو خیره کننده‌ای افزایش میدهد. اما هنوز خط، تغییر خط، در تعیین چند و چون و کیفیت و مضمون این فعل انفعال و مرادف نقشی ندارد. این مسائل خارج خط تعیین میشوند. ممکن است تصور شود نفس لاتین کردن خط به نفع نفوذ "غرب" تمام میشود چون لاتین خط دنیای غرب است. اما تحلیل غلط است. روند تفوق فرهنگ و نظام ارزشی غرب با پشتوانه اقتصادی و تکنیکی‌اش، با پشتوانه علمی و آموزشی و تبلیغی‌اش، مستقل از مشخصات خط و زبان و رسوم و آداب کشورهای مختلف سالهاست در اقصی نقاط جهان در جریان است و کمتر کشوری است که آنچه به مسامحه به آن "فرهنگ غربی" اطلاق میشود هم اکنون به سیستم معنوی مسلط در آن تبدیل نشده باشد. و تازه بعضی از این کشورهای "فتح شده" با خطهایی مینویسند که حتی برای خود ساکنانشان آشنا نیست!

روشن است که در چنین شرایطی گشایش هر دریچه‌ای بر روی و بسوی حوزه فرهنگی فارسی زبان، در درجه اول بر امکانات گسترش "فرهنگ غربی" میافزاید. چرا که این جریان هم اکنون جریان فرهنگی مسلط در سطح جهان هست. تغییر خط درستی است که گشوده میشود. همانقدر که امکان خروج و نفس کشیدن و سلام و علیک با همسایگان را به صاحبخانه میدهد، راهی برای ورود "مهمانان" می‌گشاید، و از بین اینها، قوی‌ترین و چالاک‌ترین‌شان زودتر میرسد. اگر فرهنگ مسلط بر جهان معاصر فرضاً واریاسیونی از فرهنگ خاور دور بود، آنوقت لاتین کردن خط در درجه اول پای این قطب فرهنگی را به حوزه فارسی زبان باز میکرد.

میپرسید حال اگر کسی از این افزایش امکانات نفوذ "فرهنگ غربی" بیزار باشد چرا اصولاً به گشوده شده این در رضایت بدهد؟ پاسخ من این است که پشت خط کنونی نمیتوان سنگر گرفت. انزوا و خود را در درون حبس کردن جواب روندهایی که در جهان امروز در جریان است نیست. ذال و ز و ظا و ضاد و حروف اول و آخر و متصل و منفصل و اتصال از عقب و جلو و غیره جواب مایکروسافت و هالیوود و CNN نیست. اگر کسی معتقد است که فرهنگ و میراث فرهنگی‌اش جوهر ویژه‌ای دارد که با ارزش است و باید پاسداری شود، شاید بتواند این را هم درک کند که تغییر خط تنها شانس واقعی برای ایجاد زمین طرازتر

برای یک رویارویی فرهنگی است. با خط موجود، آن زبان و آن میراث فرهنگی محکوم به انزوا و جا ماندن است. پافشاری بر خط موجود محبتی در حق زبان فارسی و "فرهنگ ایرانی" نیست. دوستی خاله خرسه است.

زمان مقدس تر است

تعلق خاطر به مکان، به سرزمین، به کشور، اعم از اینکه مقوله‌ای معتبر باشد یا خیر، نقطه شروع درستی برای بحث تغییر خط نیست. شخصا آرزو می‌کردم مردم جهان به یک زبان سخن میگفتند و خود را اهالی زمین میخواندند. تعریف علمی و مجاب کننده‌ای از مقولاتی چون فرهنگ، هویت و فرهنگ ملی و میراث تاریخی ملت و غیره سراغ ندارم و معتقدم هر کس محق است نظر خویش را در خصوص این مقولات و مسائل داشته باشد. از نظر من نقطه شروع درست برای بحث تغییر خط، سرزمین و مکان نیست، بلکه عصر و زمان است. انتخاب، انتخابی میان ایران و غرب یا خاورمیانه نیست. انتخابی میان گذشته و آینده است. نظر ما راجع به ملت و ملیت و عرق ملی هر چه باشد، دهها و در آینده‌ای نزدیک صدها میلیون انسان به زبان فارسی سخن میگویند و خواهند گفت. سوال این است که این میلیونها انسان در چه عصری، در چه قرنی، زندگی میکنند، چه زمانی بر آنان میگذرد. این سوالی فرهنگی نیست. عرق ملی و خودپسندی و بیگانه‌گریزی پاسخ آن نیست. مختصات زمانی این مردم با معیارهای روشنی قابل اندازه‌گیری است. علم و فن زمانه چقدر در زندگی این مردم نقش بازی میکند، امکانات مقدر این عصر برای آموزش، بهداشت، رفاه، امنیت، خلاقیت و سازندگی چقدر در زندگی این انسانها راه باز کرده است. این میلیونها نفر با این شاخصها در کدام عصر زندگی میکنند؟ این سوالی است که باید پرسید. و اینجا است که تغییر خط برای فارسی زبانها جایگاه ویژه‌ای پیدا میکند. تغییر خط بیش از آنکه دروازه‌ای برای جدال سرزمینها و هویتها و فرهنگهای ملی گذشته باشد، مجرائی است برای غلبه آینده بر گذشته. برای چشم‌گشودن فارسی زبانها به این آینده و ماندن در صف پیشین این مارش بسوی آینده. اگر این آدمها حق دارند بیاموزند و بیاموزانند، آسوده باشند و در آسایش جهان معاصر خود نقش بازی کنند، بشنوند و بگویند، آنگاه تغییر خط یک ضرورت غیر قابل انکار است. خط کنونی، مردم فارسی زبان را به زندگی در گذشته، به محرومیت از ایفای نقشی برابر در حیات علمی و فنی جهان معاصر و به محرومیت از مواهب مادی و معنوی این جهان محکوم کرده است. این خط منزوی میکند، محروم میکند و عقب‌نگهمیدارد. باید تغییر کند.

منصور حکمت با امضاء نادر حقیقیان

خط نو، فصلنامه کنوانسیون اروپا فارسی، شماره ۱، نوامبر ۱۹۹۵

در مورد کار قانونی و علنی

یک مقدار از نکاتی را که میخواستیم بگویم امیر(حمید تقوانی) گفت. فکر میکنم در بحث رضا یک قانونگرایی معینی دیده میشود که وقتی مثالهایش را میزند میبینید که دیگر پذیرش آن ساده نیست. فکر میکنم مهم است که کمونیستها بدانند کار قانونی چیست، و تفاوت آن را همانطور که امیر گفت با کار علنی، یعنی کاری که مخفیانه صورت نمیگیرد بلکه جلوی چشم جامعه صورت میگیرد ولی کسی کاری علیه آن نمیتواند بکند، روشن کنیم.

ناصر(جاوید) نکته‌ای گفت مبنی بر اینکه مبارزه اقتصادی همیشه قانونی است. بنظرم اصلاً اینطور نیست. در همین اعتصاب معدنچیان (انگلستان) همه فعالیت معدنچیان غیر قانونی بود و مدام جریمه میشدند... در جامعه مشروع نبود. باید دید مشروعیت در این جامعه چه معنایی دارد. اگر منظور از مشروعیت تعبیری است که دولت از آن میدهد خوب دیگر کار معدنچیان مشروع نبود، چون از نظر دولت: کارگران داشتند بزور کار مستبدانه‌ای میکردند، داشتند مملکت را گروکشی میکردند، ذغال سنگ ملت را در زیر زمین باقی میگذاشتند و معادن را به تخریب میکشیدند و غیره و غیره... بدون رأی گرفتن از کارگران اعتصاب کرده بودند و چیزهایی شبیه به این. مدام آنها را جریمه میکردند، چندین میلیون پوند جریمه فعالیت غیر قانونی‌شان را دادند. یک مبارزه علنی بود که مکانیسمهای خودش را داشت. فکر میکنم این نوع تفکیک‌ها اینجا لازم است.

مثال خانواده‌های زندانیان سیاسی که بنظر رضا (مقدم) مثال خیلی خوبی می‌آید، بنظرم مثال خیلی بدی است. اولاً در آن مثال ما داریم از منفعت یک قشری حرف می‌زنیم که فقط در خودش معنی دارد و قرار نیست به چیزی ختم شود. ولی وقتی ما از جنبش کارگری حرف می‌زنیم، قدرت‌گیری کارگران در طول مبارزه برایمان مسأله است، بالا رفتن اتحادشان برایمان مسأله است. ولی خانواده زندانیان سیاسی دنبال آزادی اقوامش است. وقتی اقوامش آزاد شد دیگر نمیدانم سازمان اتحادیه خانواده‌های زندانیان سیاسی قرار است ایجاد بشود و بعداً کاری بکند، رهایی را ببار بیاورد؟ در ساختمان سوسیالیسم نقشی دارد؟ در ساختار دیکتاتوری پرولتاریا جایی باید احراز کند؟ از آن ببعد آدمهای مختلف باید در اتحادیه خانواده زندانیان سیاسی عضو بشوند؟

نه! این دنبال اقوام خودش است و مجاز است اگر فکر میکنند که کلید زندان دست منتظری است، برایش بنویسید. ولی من کمونیست نمیتوانم به چنین توهمی اجازه بدهم که در مورد مطالبات کارگران نیز بیایید برای منتظری طوماری بنویسیم! خانواده زندانی سیاسی ناچار اند بنویسند: اکنون که ایران در حال جنگ با دشمن خارجی است، اکنون که اسلام فلان شده، اقدام غیر اسلامی دستگیری اقوام ما در این مقطع درست نیست... والا سردفتر منتظری نامه‌شان را

تحویل نمیگیرد. شما حاضرید برای مطالبات و خواسته های کارگران چنین نامه‌ای بنویسید و بچرخانید و امضاء جمع کنید؟

برای کمونیست یک مسأله حیاتی مهم است این که آن فعالیت قانونی-علنی‌اش چه رابطه‌ای با آن آگاهی اساسی و آن تشکل اساسی که میخواهد به درون طبقه کارگر ببرد و آن را ایجاد کند، دارد. اگر ما میخواهیم در کارخانه طومار جمع کنیم که به منتظری بفرص بگوییم که از وزارت کار بخواهد که قانون کارشان را اجرا کنند، اگر در همان جلسه کارگری بلند شد که در همان جلسه بگوید این توهمات چیست؟ تنها راهی که ما میتوانیم اینها را مجبور کنیم، متحد شدن و اعتصاب کردن است، تنها راهش این است که پیاده بطرف کارخانه بغلی رژه برویم، تنها راهش این است که برویم خانواده‌مان را بیاوریم دم در کارخانه جمع کنیم، ما جواب آن کارگر را چه میدهیم؟ میگوییم اشتباه میکنی؟! میگوییم الان تنها راه همین است و باید به منتظری نامه نوشت؟ الان تنها راه این است و باید به وزارت کار نامه نوشت؟ یا باید به آن کارگر بگوییم که از اصول کار قانونی چیزی سرش نمیشود!

آدم باید بتواند در یک جدال واقعی در درون طبقه کارگر تشخیص بدهد چه کسی دارد منافع طبقه کارگر را بیان میکند. بحث تناسب قوا یک بحث است - که بنظرم تازه باید دید تناسب قوا چه حکم میکند - ولی از تناسب قوا تأیید هر نوع فعالیت قانونی در نمیآید. فکر نمیکنم این از نظر کار کمونیستی درست باشد، که چون باید کار قانونی کرد بنابراین هر کسی که کار قانونی میکند مجاز است بکند!

خوب توده‌ای هم همین کار را میکند، بخاطر اینکه تفکرش آنطور است. چرا مثال زندانیان سیاسی را میزنید؟ نامه به امام خمینی برای "بند جیم" را در نظر بگیرید. این هم "کار قانونی" است، مگر نیست! میخواهد اصلاحات ارضی بشود، بالأخره زمین از دست ملاکین بیرون آورده شود، خواست دهقانان هم هست. آیا ما میرویم پای این طومار امضاء بگذاریم؟ نامه به امام خمینی، مبنی بر اینکه احزابی را که علیه دولت اقدام مسلحانه نمیکنند نگیرید! و این را به خیال خود بخشی از مبارزه برای آزادی احزاب توجیه کنیم! نامه در جهت تلاش برای بوجود آوردن کانونی برای کمک به آوارگان جنگ و ساختن مسکن به بهانه خرابی‌هایی که جنگ ببار آورده؟ نامه به اینها که جنگ برای اسلام به هر حال یک هزینه‌هایی دارد... نه! ما این کارها را نمیکنیم.

میخواهم بگویم مسأله به همان آکسیون و به همان اقدام به منظور آزادی اقوام زندانیان که ختم نمیشود، با خودش تصویری از طبقات حاکمه را بدرون طبقات فرودست میبرد و یاد میدهد که اینطوری ببینند، به منتظری متوهم‌شان میکنیم، آن خصلت پیوسته و پیگیر رژیم اسلامی را از چشمشان دور میداریم. همه اینها همراهش هست. اگر قرار باشد بگوییم که کمونیست‌ها لازم است "کار قانونی" بکنند و بنابراین هر جلوه "کار قانونی" مورد تأیید کمونیست‌ها است، من این را قبول ندارم.

فکر میکنم "کارقانونی" باید با فعالیت درازمدت کمونیستی خود کمونیستها یک ربط قابل دفاع داشته باشد. یک کمونیست باید بتواند این را به هر کارگری که دارد آناشیشستی میزند نشان دهد. و گرنه کارگری که در جلسه بلند شود و بپرسد مگر تو نمیفهمی که منتظری هم یک گُهی است مثل بقیه اینها؟ راست میگوید! میخواهید کارگران را بصف کنید و ببرید خانه منتظری؟! وقتی روشن نباشد که ما از چه چیزی داریم صحبت میکنیم، تناقضات بحث پنهان میماند.

من خودم از این بحث چیز زیادی دستگیرم نشد. آن بحث اولیه رضا را البته قبول دارم؛ که کمونیستها باید مبانی کار علنی و قانونی را - بشرطی که هر دو را تفکیک از هم نکنیم - بشناسند و کار کنند. تناسب قوا هم بر روی اشکال مبارزاتی طبقه کارگر تأثیر جدی دارد. ولی یک چیزی هم داریم به اسم رفرمیسم و یک چیزی هم داریم بنام توهم پراکنی. اینها کجای این تصویر قرار میگیرند؟ سختی کار اینجا است و گرنه اگر آدم میتوانست در دوران افول، رفرمیسم بشود و در دوران انقلابی، انقلابی، کسی مشکلی نداشت. مسأله سیاست انقلابی و مبارزه انقلابی در دوران افول انقلاب است. این چطوری است؟

من با انگیزه بحث رضا اختلافی ندارم. او دارد یک جای خالی را نشان میدهد ولی درست نمیتواند ترسیم کند که این جای خالی کجا است. بنظرم یک اشکال اساسی در بحث رضا این است که کمونیسم را فاقد آلترناتیو مبارزه در اشکال قانونی میگیرد، بعد می رود که اشکال قانونی مبارزه را از توده‌ها بیاموزد. این همیشه برای من - وقتی در اختناق داریم حرف میزنیم - به معنی تسلیم به فشار عقب‌مانده‌ترین قشرهای اجتماعی است.

تو میگویی از طومار میشود دفاع کرد. میگویم من هم اگر کارگر باشم با یک درجه ریسک میتوانم از مجمع عمومی دفاع کنم. به نظر من، دفاع کردن از نوشتن طومار حتی آسانتر از دعوت به نوشتن طومار است. میگویند خوب پس بیایم کار شدنی بکنیم، نمیشود که برویم یک بز بگیریم و خودمان شیرش را بدوشیم و با کورن فلکس بخوریم، من میگویم گاندی هم بالأخره با آن نوع کار "نشدنی" نوعی از اشکال مبارزه ضد انگلیسی است. چرا این را نمیبینید که خوب یکنفر دیگر در جامعه، بهتر دارد مبارزه بر علیه انگلستان را فراخوان میدهد؟

میخواهم بگویم شما قبل از اینکه بدانید خودتان با توجه به تناسب قوا و اشکال قانونی موجود در جامعه چه مبارزه‌ای را سر و سامان بدهید، که نمیتوانید راجع به اشکال کار توده‌ای و غیره حرف بزنید. واضح است که اینها اشکال کار کسان دیگری هست. اینطور نیست که توده‌ها هستند، آگاهی پیش ما است و خودبخودی پیش آنهاست. خوب خود آن ظاهرا خودبخودی دارد بطریق اکثریتی‌ها، اشکال قانونی مبارزه‌اش را پیش میبرد. ما چه تعبیری از "اشکال قانونی" پیشنهادی حزب کمونیست، در مقابل "اشکال قانونی" پیشنهادی حزب توده داریم؟ اول این را روشن کنیم، بعداً همه بحثها سر جای درست خودشان مینشینند.

من میگویم تحریم شورای اسلامی بنا به تعریف غلط نیست. حزب کمونیست میتواند بگوید به تعاونی شورای اسلامی نباید رفت. تعاونی سر اقتصاد است و سر یخچال. شورای اسلامی سر جاسوسی است و سر خفه کردن اقتصاد. امروز را نبینید و فردا را فراموش کنید. امروز که انتخابات شورای اسلامی است و کارگران را تشویق به شرکت در آن میکنیم، فردا وقتی لیست پنج تا کارگر فعال و کمونیست را از طرف شورای علنی کردند و از پرونده بیرون آوردند، او را "به خاطر شورای اسلامی بودنش" از عضویت در شورای واقعی دوره بعد محروم خواهند کرد. این شیوه به طبقه کارگر ضربه تاریخی میزند.

من باید بدانم آن شورای اسلامی میخواهد چکار کند؟ یکی دارد ابزار کنترل کارگران را میسازد برای بورژوازی. بله! کارگران ممکن است مجبور باشد بالأخره در کانالی که ممکن است یک روز به او یخچال بدهند، عضو بشود و رای بدهد. یک روز یخچال میدهند ولی ده روز هم جلوی اعتصاب میایستند. من هم عضو شورا هستم؟! واضح است رفیق کارگر ما فردا از شورای اسلامی استعفاء میدهد. تا وقتی این در قانون هست و کار در آنهم کار قانونی است، رفیق کارگر ما در آن میماند؟ البته که نه!

تمام مسأله بر سر این است که کدام اشکال قانونی مورد دفاع ما است؟ اشکالی که ما بتوانیم از آن دفاع کنیم. اینطور نیست که فقط کارگر وظیفه دارد از مشروعیت کار خودش دفاع کند و کمونیست باید دنبالش راه بیافتد. کمونیست هم باید بتواند بر مبنای منطق و استدلال خودش از مشروعیت کارش دفاع کند. فردا اگر در بین امضاء کنندگان عریضه به آیت الله منتظری اسم من هم در آمد، جواب کارگر را در روز قیام چه میدهم؟ من رهبر عملی قیامش هم میتوانم باشم؟ دیروز نویسنده طومار بودم، جواب سلام را هم نمیدهند!

من میخواهم بدانم آن کارگر پیشرو که گفت نه این سیاست درست نیست، و باید همینجا تحصن کنیم ولی بقیه گوش ندادند و رفتند طومار آوردند و توی سرشان خورد، و بعد از اینکه این کارها را کردند و دست از پا درازتر برگشتند، چه کسی رهبرشان است؟ میخواهم بگویم به این سادگی نیست که اشکال قانونی خوب است و باید از آن استفاده کرد! اشکال قانونی به تناسب قوا ربط دارد اما تناسب قوا چیزی نیست که {مثل قیمت سهام} آن بالا نوشته باشند "تناسب قوا" امروز هفت و نیم درصد! هر کسی یک ارزیابی ذهنی و عینی از آن دارد. یکی با تناسب قوا و تفکرش از یتانسیل این جنبش میگوید: بنظر من تحصن کنیم، یکی هم با بی اعتمادی به توده طبقه کارگر میگوید امضاء جمع کنیم.

در این بحث نمیشود با این فورمولی که رضا میگوید رفت و تکلیف مسأله را معلوم کرد؛ چون همین باعث میشود که ما از کارگرانی که دارند طومار جمع میکنند فاصله بگیریم... کارگرانی که برای جمع کردن طومار جلوی خانه منتظری جمع شدند، من اگر کارگر باشم تا آخر دم در کارخانه میگویم نکنید، این کار اشتباه است، نکنید! کارگر را برای التماس پیش منتظری نبرید. امروز ممکن است دست نوازش به سر و گوشتان بکشد، فردا خلیها را باید تحویلش

بدهید. میروند و میکنند؟ بالأخره فردایی هم در کارخانه هست، پس فردایی هم در کارخانه هست. من هم که نمرده‌ام. میروم و میگویم: دیدی باید تحصن میکردید؟

درمقابل شوراهای اسلامی هم میگویم مجمع عمومی. از مشروعیتش هم میتوانم دفاع کنم. خوب باید زور بزنم تا دفاع کنم. به همان آسانی نیست که از طومار میشود دفاع کرد. ولی کارگر پیشروتر و مبارزتر با یک درجه فشار آوردن بخودش میتواند از آن دفاع کند. بگوید آقا ما جمع میشویم. دولت مخالف این است که کارگران زیر یک سقف جمع شوند؟ اگر دولت بگوید من مخالفم، که بقول امیر به طومار هم ممکن است بگوید که الآن وقت طومارنویسی نیست، امام گفته آنهایی که طومار مینویسند از منافقین هم سگتر هستند. چکارش کنیم؟ این بحث من نیست که این چه برخوردی است که به کار قانونی قابل دفاع من میکنند!

دیروز رضا بحث را طوری با دفاع از "کارقانونی" طرح کرد که گویا میشود رفت و با وزارت کار حرف زد، ولی امروز هر کسی با طومار رفت دم وزارت کار دستگیر میکنند. من چکارش کنم؟ حاصل آن فعالیت باید چیزی باشد که اعم از اینکه به موفقیت رسید یا نرسید، طبقه کارگر چیزی به لحاظ اتحاد گیرش آمده باشد. اگر شکست هم خورد باز به همان ترتیب.

بنابراین من میگویم جدا از آلترناتیوهای واقعی حزب کمونیست در مورد اشکال قانونی فعالیت، این بحث را هنوز نمیشود بجایی رساند. تمجید این نوع کار و از آنطرف کشیدنی که در این بحث حتی برای توجیه طومارنویسی به سران رژیم میبینم، رژیمی که بطور عینی همه کارگران میبینند که خون طبقه کارگر را در شیشه کرده، توجیه‌اش فقط بر مبنای محدودیت کار قانونی و قابل دفاع بودن مطالبات کافی نیست. باید معلوم باشد آن کار قانونی چرا در راستای منافع درازمدت طبقه کارگر هست. باید به آن طرف نشان دهید، آقا جان شما که میگویید بیا بید مثلاً ماشینها را بشکنیم اشتباه میکنید، من که میگویم این کار را بکنید درست است! ولی منطبق با همان منافی که تو دنبالش میکنی. و گرنه بنظم طومار، آنطرف حد و مرزی قرار میگیرد که بتواند قابل قبول باشد. در بحث رضا اصلاً حد و مرزش را نمیشود تشخیص داد.

مثال حاج سید جوادی را در همین رابطه طرح کردم. حاج سید جوادی هم در روز خودش فقط یک نامه نوشته بود به رهبر عملی یک قشری... حاج سید جوادی یک نامه نوشته بود به شاه، به شاه. فردای قیام بخاطر اینکه او به شاه نامه نوشته بود، توی کوچه‌ها دنبالش میگشتند. این حالت هم به هر حال در جامعه پیش میآید. سطح مبارزه فراتر میرود و حزبی که خود را با نامه نوشتن به امام خمینی بر سر بند جیم، تداعی کرد دیگر چیزی ازش باقی نمیماند. میخوام بگویم پیچیدگیهای بیشتری از آنچه رضا جلوه میدهد، در این بحث هست.

در مورد اینکه رضا و خسرو چه انگیزه ای را دارند، بحث نمیکنیم. ما در مورد آن چیزی که مطرح میشود بحث میکنیم. یک نفر میتواند بیاید و به خیال خودش مشغول دفاع از دخالتگری کمونیستها باشد، ولی در عین حال دروازه را برای رفرمیسم باز کند. من هم بنابراین به فرمول بندی اش ایراد میگیرم. بین این دو بحث، یعنی یک طرف که به هر حال دست روی یک

خلاء و یک سوراخ در کار ما میگذارد ولی صد تا سوراخ دیگر در همین بحث خود با بحث ها و مواضع تاکنونی را باز میکند، بالأخره یکی را باید انتخاب کرد. من ایرادم به بحث رضا این نیست که چرا معتقد است کمونیستها باید در اشکال قانونی و علنی فعالیت دخیل شوند و اصلاً بدانند که این کار یعنی چه؟ اگر این یک جمله را میگفت همه برایش دست میزدیم. بعد وقتی شروع کرد به توضیح دادنش، رسید به اینکه پای طومارنویسی هم باید باشیم، در صف جلو هم باشیم، خیلی هم کار خوبی است، توده‌ها بالأخره آنجا هستند و ما با این انزوا و... چکار میکنیم؟ که بطور واقعی نیت "پر کردن خلاء و سوراخ در کار ما" دیگر یواش یواش از ذهنیت آدم دور میشود.

من میگویم با این سلاح نمیشود به جنگ پوپولیسم و انزواطلبی رفت، با سلاحی که طرف جوابش را دارد: بابا جان شما که خیلی شورش را در آوردید! کارگر میگوید در عرصه سیاسی از نظر فعالیت عملی، کنار حزب توده قرار گرفته‌اند. به تو میگویند این کارهایی که تو میکنی اشتباه است همانطور که حزب توده سه سال پیش هم بمن میگفت! میپرسد موضع انقلابی‌تان این وسط چه شد؟ منافع کمونیستی‌تان این وسط چه شد؟ اصل اساسی‌تان که آگاهی طبقه کارگر در این میان باید بالا برود و اتحادش بیشتر بشود، چه شد؟ بنظر شما اگر دسته‌ای در مقابل مخالفت بخش دیگری از کارگران طومار جمع کنند و ببرند پیش منتظری، طبقه کارگر را متحد کرده‌اند یا متفرق؟ چرا فقط وقتی ما به کارگران میگوییم به خط ما ببینند، طومار نمیخواهیم، باعث تفرقه میشویم و حزب‌الله که کارگران را میبرد اطاق منتظری باعث تفرقه نشده؟ چون توده‌ها را پشت سر خودش دارد؟! همه این سؤالات برای همه پیش می‌آید.

در مورد مسأله کار قانونی بنظر امیر روی نکته درستی انگشت میگذارد. میگوید اولاً کار "علنی" را از کار "قانونی" جدا کنید. آنچه ما میگوییم کار "علنی" است. قانونی در ایران باقی نمانده که الآن بشود به آن آویزان شد. اگر چیزی مانده خیلی مارژینال و حاشیه‌ای است، خیلی حاشیه‌ای. یعنی هیچکدام از افشار اجتماعی هم نتوانسته به اتکاء یک لایحه قانونی یا یک ماده قانونی مبارزه کنند. حتی بورژوازی که مطابق قانون برسمیت شناخته شده است و ساختمانهایش مال خودش است، وقتی مصادره‌اش میکنند، نمیتواند به قانون متکی شود. اگر در مورد جنبش جهانی حرف میزنید این حرف درست است، مبارزه قانونی خیلی جای مهمی دارد. در ایران مبارزه "قانونی" یا "مبارزه علنی" همیشه دو تا چیز مختلف بوده است و اگر بخواهیم از "قانون" بمعنی اخص کلمه صحبت کنیم میشود "دولت". وقتی اینطور ببینیم سؤال به این تبدیل میشود که آیا از "مجاری دولتی" برای مبارزه‌مان استفاده میکنیم یا نه؟ مجاری دولتی. یعنی دولت میگوید "دادگاه" میخواهی؟ وزارت کار! هر کس میخواهد وکیل بگیرد، برود آنجا. "دادگاه" شورای اسلامی کارخانه است. این است مجرای حرف زدن شما! بحث بر سر "مجاری قانونی" نیست، بحث بر سر "مجاری دولتی" است. چون بیرون دولت دیگر قانون هیچ چیز عینی‌ای نیست - در جمهوری اسلامی لاقلاً اینطور است. اگر به این

سؤال قرار باشد پاسخ بدهیم، من میگویم از "مجاری دولتی" جمهوری اسلامی استفاده نمیکنیم. تحریم از حالا! این نظر سیاسی من است.

آیا معنی این حرف این است که از اشکال علنی و مشروع مبارزه، اشکالی که کارگران میتوانند از آن دفاع کنند و حتی دولت نمیتواند برگردد و به آنان اتهام توطئه‌گری بزند، اتهام آناشسیسم و سرنگونی بزند، یا اتهام تضعیف حکومت بزند، استفاده نکنیم؟ من میگویم استفاده نکنیم. اینها خیلی با هم در ایران فرق دارند. هیچ اعتصابی در ایران نیست که امروز قانونی باشد. آیا ما از اینها دفاع نکرده‌ایم؟ دفاع کرده‌ایم! همه اعتصابات "غیر قانونی" هستند ولی "علنی" هستند و جلوی چشم همه ما اتفاق میافتند و ما هم میگوییم باید حمایت کرد. اختلاف می‌رود سر آنجایی که بخشی از طبقه کارگر که برای دوره‌ای، توده‌هایی را با خودش دارد، دست بکاری میزند خلاف منفعت طبقه کارگر. کمونیست در این وضعیت چکار میکند؟ بناظر بیرون آن حرکت می‌ایستد. ترس از انزوا هم حدی دارد، در چهارچوب معینی معنی دارد.

شوراهای کارگری تصمیم میگیرند که به تظاهرات بلشویکها شلیک کنند. من اگر عضو آن شورا باشم استعفاء میدهم. سیاست منشویکی بر شورا حاکم است و میگوید این تظاهرات غیر قانونی است، بزنید و بکوبید. خوب مگر این قبیل شوراها در سرکوب تظاهرات {ایروان} و کشتار بلشویکها نقش نداشتند؟ نقش داشتند و باعث انزوای شوراها شد. هر کسی که آن روز استعفاء داد فردا در راس قیام بود. بنابراین ترس از انزوا حدی دارد. یک بینش طبقاتی-کارگری لازم است که تشخیص بدهد چه کاری آدم را منزوی میکند و چه کاری منزوی نمیکند. نفس اینکه توده‌ها الآن آنجا هستند چیزی را تعیین نمیکند. خوب توده‌ها دیروز در صف رفرا ندیم جمهوری اسلامی بودند. اگر بخوایم حدود و ثغور و ظرافتهای بحث را درز بگیریم، این را هم میشود گفت: "توده‌ها در رفرا ندیم بودند"، "در بسیج جنگ بودند"، در فلان و بهمان بودند، در حمله به کردستان هم بودند... حالا من چکار کنم؟ ما بیرونش می‌ایستیم، واضح است! وقتی همه میگفتند، بنی‌صدر هم میگفت که آی کردها تجزیه‌طلب‌اند، خوب توده وسیعی از کارگران متوهم هم حرفش را باور کرده، باید بالأخره سر چهارراهی بایستی و در نهایت انزوا بگویی "حق ملل در تعیین سرنوشت" - با این کار از خود چپ آنزمان هم منزوی میشدی... باید بایستی و همین را بگویی... شش ماه بعدش معلوم میشود. شش ماه بعد هیچ چیز از آن یکی در تاریخ باقی نمی‌ماند، ولی تو قدرت میگیری.

بنابراین این بحث حدود و ثغوری دارد. حدود و ثغوری که کمی نیست، یک بحث کیفی است. کجای آن مخالف پرنسپیهای اساسی کمونیسم و منافع طبقه کارگر نیست؟ شرکت تعاونی دولتی، اگر فقط تعاونی دولت-ساخته است من موافقم که واردش بشویم. برای اینکه آنوقت میبینند که نمیشود این آدمها را خرید، نمیشود این آدمها را فاسد کرد، میگویند این آدم از وقتی در تعاونی بوده، حق کارگران را دارد میگیرد و به صاحبانش میدهد. بحث شورای اسلامی اینجا یک چیز دیگر است. بحث مبارزه سیاسی است. شوراهای اسلامی تشکل زرد دولتی است. از حرفهای رضا این استنباط را گرفتم که دیگر احتیاجی هم به "بیماری کودخانه چپ

روی" هم ندارد - یعنی نقد لنین به اینجا - معتقد است که در تشکل زرد هم باید رفت! توی هر چیزی باید رفت! آخر این که نشد!

میرسی چرا در سندیکای دوره شاه نرفتم؟ بنظرم نباید میرفتم! کمونیستها نباید رهبر سندیکای زمان شاه میشدند اگر سندیکاها دولتی بود، ولی من دقیقاً سندیکاهای آندوره را نمیشناسم. یا در شیلی (... اجازه بده!)، آیا ما امروز میرویم در سندیکای کارگری لهستان عضو شویم که عضویتش بیشتر از سولیداریته است؟ همین حالا اتحادیه‌ها جزو سندیکای دولتی‌اند. آیا من و شما به اتحادیه دمکراتیک معدنچیان یورکشایر میرویم یا نمیرویم؟ نه نمیرویم. این همه کارگران رأی میدهند و میروند عضو میشوند. من با اینها به آنجا میروم؟ خوب من در انزوا هستم دیگر چاره‌اش چیست؟

میخواهم بگویم بحث انزوا یک بحثی نیست که فقط بر مبنای بسیج فوری و آنی امروز توده های کارگر یشت سر این یا آن خط معنی بدهد. در یک مبارزه عملی معنی میدهد و گاهی برای توده‌ای شدن باید خودت را منزوی کنی، مثل بلشویکها در قبال جنگ بین‌المللی. کارگر روسی که پشت خط شکست‌طلبی نبود. کارگر روسی حداکثرش روی خط دفاع طلبی انقلابی منشویکی بود. بلشویکها میگفتند نخیر شکست تزاریسم.

پیچیدگی بحث اینجا است. آن چیزی که رضا میخواهد با این استدلال بر آن انگشت بگذارد، در مقابل تعرض نقطه مقابل تاب ندارد. بحث من این است. قبلاً در مورد خود این نکات خیلی صحبت کرده‌ایم. یعنی با خود اساس بحث، مسأله کار علنی - قانونی کمونیستها موافقم. ولی وقتی دفاعیه‌ای که از آن داده میشود دفاعیه‌ای است که نمیتواند مرز خودش را با رفرمیسم و اپورتونیسم ترسیم کند (گوش شیطان کر!)، آدم چه استدلالی در مقابلش میتواند بکند؟ به صرف این نقطه مثبتی که در این مسأله مطرح میشود، نمیتوانیم این فورمولبندی را بپذیریم که به کارگران رهنمود بدهند که اگر طومار جمع میکنند، حتماً شما هم بروید! پس باید بنشینیم و روی دانه دانه این حکمها بحث کنیم.

خسرو میگوید وقتهایی هست که توده‌های کارگر میروند، بعد از همه بحثهای ما باز هم میروند. من میگویم خوب دیگر میروند، او میخواهد برود، چکار کنم؟ کی گفته که کمونیستها در هر حال، در هر مقطعی و در هر دوره از حیاتشان باید توده‌ای باشند؟ توده‌های کارگر آلمان رفتند دنبال فاشیسم، کمونیستها هم مجبور بودند که برای دوره‌ای از توده‌های طبقه منزوی بمانند. هنوز هم عواقبش حل نشده، هنوز هم در آلمان یک حزب کمونیست بدرد بخوری وجود ندارد.

این یک حدی دارد و آن حد بنظرم یک چیزهایی را تعیین میکند. من معتقدم اگر بخواهیم بحث به یک جای منطقی برسد، اولاً باید تحلیل درستی از قانون در ایران باید بشود، که از مبارزه قانونی صحبت میکنید یا مجاری دولتی؟ ثانیاً قانون خودش چقدر یک چیز قابل اتکاء است؟ بعد از آن مهمتر، مبارزه علنی است و بحث تناسب قوا. من میگویم کارگری که در ایران می‌آید و میگوید

حقوق خانواده چهار نفره را حساب کنید، یک کمونیست خیلی آتشی می‌تواند باشد. سازمان باصطلاح چپ ایران ممکن است به این بگوید سازشکار. خودم این بحث را کاملاً قبول دارم. ولی بنظر من این یک بحث دیگری است. بحث قرار گرفتن در موقعیت رهبری عملی طبقه، جایی که مبارزاتش را نه به تمامی شعارهایی که برایش نوشته‌ای، بلکه به بعضی از بخشهایش دارید، نزدیک میکند.

این بحث یک بحث معین است و به آن استدلالهایی که شده برنمیگردد. من فکر میکنم اگر رضا بخواهد این بحث را منسجم عرضه کند لاقلاً استدلالی که من و حمید اینجا کردیم، همه‌اش این بوده که مرز این استدلال باید با رفرمیسم و اپورتونیسم روشن باشد و گرنه خود این بحث و به این معنی، گرهی از کار کسی باز نمیکند.

اختلافی که با بحث رضا حس میکنم اختلافی است بر سر برخورد سهل‌انگارانه و بی‌توجه به خود فرمولاسیونهایی است که دارد بکار میبرد، نه خود آن نیتی که اول بحثم گفتم. نیتش که میخواهد این را توضیح بدهد. خودش هم اینطور میگوید: "من این ضعف را دیده‌ام و دیگر میروم. اگر کسی فکر میکند که من در نتیجه ریخت و پاشم شبیه حزب توده میشوم، بیاید بگوید چکار نکنم و گرنه من میروم".

بابا جان همان مسئولیت بگردن شما هم هست که وقتی با کله بسمت مسأله‌ای میروی که بنظرت نقطه ضعف این حزب است، باید مواظب باشی که در نقدت شبیه حزب توده، شبیه اکثریت، شبیه اقوام زندانیان سیاسی نشوی. این هنری نیست که آدم یک ضعف را تشخیص بدهد و با کله برود. تمام تاریخ کمونیسم همین است... منتها وقتی هم با کله می‌رود جبهه واحد تشکیل میدهد، بعد با کله از همان جبهه بیرون می‌آید و یک نگاه به اقشار دیگر نمیکند که چطور دارند زندگی میکنند و چطور دارند مبارزه میکنند.

با کله می‌رود سکتاریست میشود و بعد با کله می‌رود پارلمانتاریست میشود و بالأخره همینطوری با کله ضعفی را دیده و رفته است دیگر. مسئولیتش با من نیست که ریخت و یاشهای پشت سر شما را در حزب کمونیست جمع کنم. شما باید خودتان فرمولبندی‌ای داشته باشی که شخصاً بتوانی از آن دفاع کنی. حمله‌ای که امروز بشما میشود، همان حمله‌ای است که فردا بشما خواهد شد. "من دیگر نمیدانم" و "من دیگر نمیفهمم" و "اگر کس دیگری حرفی دارد و بیاید بزند" که جواب بحث کسی را نمیدهد که دارد از بیرون و درون جنبش کارگری به شما انتقاد میکنند.

بعد هم در برخوردهایی خیلی بنظر من افراطی که مثلاً "نادر گفته که کمونیستها باید آلترناتیو اثباتی داشته باشند". خوب من میگویم من این آلترناتیو را ندارم که این را میگویم. من که نگفتم کمونیستها آلترناتیو اثباتی دارند و شما چرا آن کار را نمیکند. میگویم بحث، جدا از آلترناتیو اثباتی خود تو، بی معنی است. بحث خود تو بی معنی است، در انزوا از آلترناتیو اثباتی.

اگر آلترناتیو اثباتی نداری و عملاً در این بحث آلترناتیو خودبخودی، توده‌ایستی، حاج سید جوادی مآبانه مردم را قرار میدهی آنوقت من با آن اختلاف دارم. من میگویم بحث شما بدون ارائه

آلترناتیو اثباتی‌ای که با شیوه کار حزب توده، با شیوه کار حاج سید جوادی فرق داشته باشد، بحث شما غلط است. من که اینجا در این بحث یک مخاطبم، ایرادگیر این بحث هستم. قرار نبوده ارائه دهنده من باشم. من این سمینار را دعوت نکرده‌ام. شما دعوت کرده‌اید.

میگویی این ضعف را من میبینم و بعد یک مهر تأیید میزنید پای طومار، مهر تأیید به شورای اسلامی، به اینطرف و آنطرف و یکی یکی... میگویم اشتباه است، این که بحث نشد. این بحث کمونیستی نشد. اگر مواظب نباشید این بحث یک عقبگرد بسمت اکونومیسم و اپورتونیسم میشود. من نباید مواظب باشم، شما باید مواظب باشید. رضا میگوید بحث من تناسب قوا و مبارزه علنی است، کاری ندارم اسمش چیست، کاری ندارم فرمولبندیش چیست، شما بروید فرمولبندیش را پیدا کنید، اگر هم میخواهید اسمش کار قانونی بگذارید... نخیر! همه اینها وظایف کسی است که دارد برای فعالیت تئوری میدهد، همه اینها به اسم خود آن شخص است.

شما باید که باید مرز فعالیت قانونی و علنی در بحثتان معلوم باشد، نه اینکه کسی که میگوید در بحث شما این مرز معلوم نیست. میگویی خوب شما بروید معلومش کنید. این که نمیشود! شما باید مرز کار علنی و کار قانونی‌تان در بحث معلوم باشد و گرنه همان آدمهایی که میگویی اینها را بمن یاد داده‌اند، امیر و غلام، خوب همانها دارند میگویند با این بحث دیگر رفرمیست میشوید.

بعد وانمود میشود که گویا اهانتی شده، بخاطر اینکه آدم تلاش کرده با اپورتونیسم مرزبندی کند. عجب! این که باز میخواهد با اپورتونیسم مرزبندی کند! معلوم است که میخواهد با اپورتونیسم مرزبندی کند. همین بحثهای شما که میخواهد با اپورتونیسم مرزبندی کنید کار را به اینجا رسانده. نه! اصلاً چنین چیزی نیست. قطعاً تلاش ما این است که آنجایی با اپورتونیسم مرزبندی کنیم که جلوی حرکت واقعاً کارگری مان را بگیرد.

اینکه پیولیستها به اسم مبارزه با اپورتونیسم و حزب توده و غیره خودش را منزوی کرده بحث خودش است. اما، این، حزب کمونیست را چون میخواهد بسمت کارگران برود از تلاش برای مرزبندی با اپورتونیسم و اکونومیسم معاف نمیکند. چون اینها گرایشهای واقعی است و نمونه هایش را در طبقه کارگر داریم. بنابراین بله، من میگویم باید با اپورتونیسم مرزبندی کرد، وظیفه اش را هم بگردن شما میدانم که دارید این بحث را به طبقه کارگر ارائه میکنید. من که هنوز حکمی نداده‌ام تا چیزی بگویم. شما باید در بحثتان با اپورتونیسم مرزبندی کنید.

عین همین کار را اگر من بیایم بکنم چکار میکنید؟ بیایم یک مقاله دیگری بنویسم که به سوراخهای دیگری اشاره کند، از جمله اینکه آقا مبدا در کارتتان مثل حزب توده بشوید، مبدا طبقه کارگر را به التماس به درگاه بورژوازی بکشانید، مبدا علمای اعلام را برای طبقه کارگر حامی و قیم بکنید... بعد شما میآیید و میگویید که "پس انزوا چه میشود؟" من میگویم این مسأله من نیست، شما بروید مسأله انزوا را حل کنید، بمن چه مربوط! تا ما آمدیم بگویم مثل توده ایها نشوید، باز با همان بحث قدیمی که "پس طبقه کارگر چه میشود" آمدند سراغ ما! اینکه نشد پلمیک سیاسی! ما داریم نقاط ضعفی را در بحثهای شما مطرح میکنیم که هر چقدر هم هدفی که میخواهید روشن کنید درست و مقدس باشد، باز شما را از اینکه این نقاط ضعف را بپوشانید

معاف نمیکنند. و هر چند تا مقاله هم بنویسید که این مواضع در آن باشد در جنبش طبقه کارگر بعکس خودش تبدیل میشود، یک چیز دیگری از آن در میآید.

به هر حال بحث تناسب قوا و آشکال مبارزاتی فکر نمیکنم بحثی باشد که من شخصاً با آن مخالف باشم، امیر هم فکر نمیکنم با آن مخالف باشد. اصلاً خود رضا میداند که قرار بوده من برای شماره کمونیست قبلی، بحث تناسب قوا و آشکال مبارزاتی را روی همین خطوطی که داریم بنویسم. منتها ناگهان وقتی یکنفر از همان مکتب، با همان انگیزه، میآید و میگوید این بحثی که شما میکنید، وقتی منتشر میشود، مرز ما را با اکثریتی‌ها و توده‌ایها خیلی کمرنگ میکند، همان جوابی را میدهد که جوابش به پوپولیستها است. این بنظرم پلمیک درستی نیست. آن چیزی که به هر حال باید اینجا روشن شود این است: این بحث با این فرمولاسیون‌ها جوابگو نیست. بحث ما این است. با این فرمولاسیون که برایش مهم نیست که کار علنی با کار قانونی در ایران فرق دارد، برایش مهم نیست که آیا آشکال کار قانونی از یک سری پرنسیپ‌های کمونیستی به پرنسیپ‌های منافع طبقاتی ناشی شده یا فقط همین که قانونی است برایش مسأله است و یا اینکه ما بلد نیستیم مسأله‌اش شده... بحثی که این نکات برایش مهم نیست، بحث ضعیفی است و به شکست خودش منجر میشود. شما میخواهید چه نوع دخالتگری را در طبقه کارگر باب کنید؟ هر نوع دخالتگری را؟ من موافقش نیستم. دخالتگری در طبقه کارگر کار سختی نیست، انجمنهای اسلامی دارند اینکار را میکنند. ولی ما داریم دنبال نوعی دخالتگری میگردیم که شما بنا به تعریف چون به نفس دخالتگری عشق میورزید خودتان را از تعریفش معاف کرده‌اید. این بحث کافی نیست. این جوابی است که ما داریم به این بحث میدهیم.

گذشتن ما در یک موضع پوپولیستی، که "نمیخواهد با طبقه جوش بخورد"، "نمیخواهد رهبر عملی باشد"، "نمیخواهد دخالتگری کند"، گرهی از بحث خود شما باز نمیکند. ضعف بحث شما سر جای خودش میماند. فرض کنید ما مرعوب میشویم و ساکت میشویم و تصمیم میگیریم با یکنوع ایورتونیسیم و اکونومیسم مبارزه نکنیم. اما این جواب نشد. سوراخهای بحثتان را ببوشانید!

هم من و هم امیر به ضعفهای بحث اشاره کردیم. ضعفش آنجایی است که مواظب نیست که یا دخالتگریش چه چیزهای دیگری را دارد قربانی میکند. دخالتگری را - به این معنی که خودش میگوید - مطلق میکند، و بعد هم تحریم را کاریکاتور میکند که یکی از بحثهای من در این جلسه بود. چرا کسی که شورای اسلامی را تحریم کند پاسیو است؟ چرا؟ چرا باید این انگ را به من زد؟ مگر کسی که مجلس شورای اسلامی را تحریم کرده، در مقابل اعمال اراده توده‌ای پاسیو شده؟

میگویند که آلترناتیو اثباتی بدهیم؟ نه! فکر میکنم که خود شما باید بدهید. حالا باشد، من میگویم جنبش مجمع عمومی را بعنوان یک شیوه کار علنی - قانونی کارگری پیشنهاد میکنم. هر شکل زردی، هر چقدر زرد بودنش پر رنگ و کمرنگ باشد، و وقتی در مجمع عمومی هستیم هر چقدر هم زردی‌اش به تن ما بمالد و نمالد، هر چند تا از آن دیگر تشکلهای جلوی طبقه کارگر بگذارند، باز بحث من این است که ما میخواهیم اول یک جنبش مجمع عمومی راه بیاندازیم. میگویید: "ولی آخر دارند اینجا در شورای اسلامی رأی میگیرند و بالأخره یک عده میآیند و یخچالها را بدست

میگیرند و از طریق آن یخچالها نفوذی پیدا میکنند؟" خوب میرویم و بهمش میزنیم. تو خودت را کاندید کن!

ولی اگر یک حزب کمونیست بیاید و بگوید: "ما در شوراهای اسلامی شرکت میکنیم!"، خوب، این پشت کردن به طبقه کارگر است. شما یک بحثی را که یک فعال کارگر ما باید غریزاً بفهمد، تبدیل میکنید به یک پرنسیپ سیاسی برای حزب. چرا؟ حزب کمونیست از حالا تا هر موقع که جمهوری اسلامی سر کار است بنظم نباید بگوید ما در انتخابات شورای اسلامی شرکت میکنیم. آیا معنیش این است که فعالین کمونیست در ظرفیت شخصی در سرنوشت ترکیب این شوراها شرکت نمیکنند؟ خوب باید شرکت نکنند. مگر میشود نکنند؟ پس امروز کجا هستند؟ مگر وقتی که شورا دارد تشکیل میشود در کارخانه نیستند؟

بنظم کسی که نمیخواهد این ظرافتها را در سطوح مختلف بحث خودش بگنجاند قربانی بحث خودش میشود و تبدیل میشود به آنچیزی که لابد نمیخواست بشود. در یک کلمه بحث من این است: این بحث با این فرمولاسیونها، ناقص و ناکافی است و بیشتر از استنباطهای درستی میخواست بدست بدهد، استنباطهای غلط بدست میدهد، فکر نمیکنم اگر بگوییم مرز این بحث با اپورتونیسیم و اکونومیسم خدشه دار میشود، به موضع کسانی رفته باشیم که زمانی به بهانه‌های دیگری مخالف بودند - که البته هم‌ااش هم بهانه نبود، جنبش خط ۳ و جنبش چریکی واقعا توانست به درجه‌ای با اپورتونیسیم و رفرمیسم حزب توده مرزبندی کند، هم‌ااش که کشک نبود -

بالآخره آن کسی که به کورش لاشایی ایراد میگیرد، آدم پیشرو و انقلابی‌ای است که میگوید این دیدگاه رفرمیستی و اپورتونیستی است که تکامل نیروهای مولده از جانب هر نوع دولت مترقی است. جنبش چریکی و خط ۳ به درجه‌ای توانست انقلابیگری چپ ایران را عمق بدهد که تازه بتواند متوجه انقلابیگری طبقه کارگر شود. و گرنه قبل از آنها که همگی از موضع حزب توده و جبهه ملی با سیاست برخورد میکردند. بنظم آن هم یک خط کشی بیجهت بر روی دستاوردهای چپی بود که به هر حال تا یک درجه‌ای وجود داشت.

به هر حال میخوام بگویم بار مرزبندی با اپورتونیسیم و رفرمیسم به گردن کسی است که دارد جنبش کمونیستی انزواطلب را به سمتی میکشد و بطور جدی این مخاطره را بوجود میآورد که آدم در سیاستهای روزمره‌اش با اپورتونیسیم و اکونومیسم همسو شود. بارش به گردن اوست، نه کسی که بقول شما اصلاً نمیخواهد به طبقه کارگر نزدیک بشود. همان کسی که میگوید باید رفت و دخالتهای کرد - بیشتر از من که ظاهراً در این بحث نمیخوام به کارگر نزدیک شوم - همان کس باید فرق مواضعش را با حزب توده و شیوه‌های اپورتونیستی روشن کند، نه کس دیگری برای او. بحث من این است. نباید خیلی موضع غلطی باشد که آدم بگوید در بحث رضا یک نکات درستی وجود دارد و یک نکات غلطی که به آن نکات درست ضربه میزنند. این موضع غلطی در این بحث نیست، بنظم درست‌ترین موضعگیری است.

نوبت پنجم

بنظر من تهدید انزوا نباید شمشیر داموکلسی باشد برای جنبش چپ و جنبش کمونیستی، برای اینکه پرنسیپ‌هایی که به بهای گزافی بدست آورده را فراموش کند. انزوا را باید از بین برد اما با حفظ فعالیت کمونیستی. ما می‌خواهیم فعالیت کمونیستی از انزوا بیرون بیاید، نمی‌خواهیم فقط آدمهای معینی از انزوا بیرون بیایند. برای همین فکر میکنم نقطه اساسی در این قضیه، توضیح دادن خصلت مادی و تحول‌بخش خود فعالیت کمونیستی است. و گرنه عاریه گرفتن اشکال فعالیت طبقات دیگر در بین طبقه کارگر بعنوان مکمل و تکمیل کننده آن پرنسیپ‌ها - که وقتی از مشی‌ها بخواهیم حرف بزنیم - اسم آنها بشود "مُنزّه"، اگر کسی امروز مارکسیست و کمونیسم کارگری منزّه پیدا بکند، بنظر من در خودش دخالتگری را هم دارد، به معنای یک کار پایه‌ای. اختلافاتی که اینجا پیش آمد سر اینها نبود. برسر دخالتگری نبود. بنظرم اختلافی که اینجا پیش آمد، بر سر سهل‌انگاری بر سر خود این پرنسیپ‌ها و اهداف اساسی کمونیستی در جنبش طبقه کارگر بود.

اصل این مطلب شفاهی است. این متن را دنیس آزاد از روی فایل صوتی پیاده کرده است. علامت {...} بخشهایی از گفتار را مشخص میکند که قابل تشخیص نبوده‌اند.

متن پیاده شده توسط من یکبار دیگر با فایل‌های صوتی مقابله شده و اصلاح و ادیت شده‌اند. در مواردی شکل خام محاوره ای را به فرمت نوشتاری تغییر داده‌ام و جملاتی را که مبهم به نظر میرسیدند با دقت در سخنان منصور حکمت، که برای من بسیار آشنا است، تدقیق و تصحیح کرده‌ام. اسامی کامل را در داخل پرانتز، من اضافه کرده‌ام. خط تاکیده‌ها همه جا از من است.

من فایل‌های صوتی را روی سایت‌هایی که گمان میکردم ممکن است در دسترس باشند، نیافتم. اما، خوشبختانه در آرشیو خودم موجود بودند. سه فایل صوتی مربوطه در سایت من قابل دسترسی است.

این بحث در تقابل با مواضع رضا مقدم در یک سمینار حزب کمونیست ایران، در سال ۱۳۶۵ شمسی - ۱۹۸۶ میلادی ارائه شده است.

ایرج فرزاد

مارس ۲۰۲۱

در نقد قطعنامه مربوط به "کار علنی در شوراهای اسلامی"

اظهار نظر منصور حکمت در پنجم دهم کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران - ۱۵ تا ۱۹ نوامبر ۱۹۸۷، آذر ۱۳۶۶

یک یادداشتی از ر. رضا (مقدم) در جواب به یکی از نکات ر. ایرج (آدرین) آمده است به این صورت: "انجمنهای اسلامی در لغو کاندیداتوری کسی کاری نمیکند، هیأت تشخیص صلاحیت شوراها کاندیداها را مورد بررسی قرار میدهد. اگر من در صحبت‌هایم از انجمنهای اسلامی نام بردم اشتباه کردم."

راستش من اینجا یک مقدار گیج شدم. یعنی اگر همینطوری به یک آدمی که با عقل سلیم دارد راه میرود بگوئید: X میخواهد فلان انجمن را منحل کند و Y میخواهد همان انجمن را تحریم کند، میگوئید X خیلی دارد دو آتشفشان از Y برخوردار میکند؟ برای اینکه او میخواهد تحریم کند و برود پی کار خودش. اما بعد می‌ایستد که نگاه کند، می‌بیند که کیف خودش را برداشت رفت بسمت آن انجمن که کاندیدش شد، سوال این است: تو که خواستی منحل کنی کجا میروی؟! قرار بود چپ‌تر از آن ظاهر شوید!

میخواهم بگویم به همان معنی عقل سلیمی و روزمره دو کلمه، کسی که میخواهد حزب توده را منحل کند، چپ‌تر از کسی است که حزب توده را تحریم میکند. کسی که میخواهد سیاه یاسداران را منحل کند چپ‌تر از کسی است که میخواهد سیاه یاسداران را تحریم کند. ولی در این بحث مشخص به یک دلیلی، که الان به آن اشاره میکنم، برعکس شده است. گویا اگر بگوئیم "انحلال"، یک برخورد انعطاف‌پذیر تر و "سازشکارانه" تر است نسبت به شورای اسلامی است تا بگوئیم تحریم آنها! این یک نکته، که به نظرم خود این نشان میدهد فرمولاسیون یک عیبی دارد.

نکته بعدی اینکه ما یک حزب سیاسی هستیم، راجع به یولیتیک زندهای کارگران پیشرو نمیخواهیم قطعنامه صادر کنیم. فرض کنید یک حزب قانونی - علنی هستیم و به ما گفته اند شورای اسلامی گذاشتیم بیا در آن وارد بشو. بعنوان یک حزب کمونیست وظیفه دارم بروم یا نه؟ حالا ممکن است یک حزب غیرقانونی هم این کار را بکند و دولت هم آن را ندید بگیرد. بگویند آن حزب با اینکه غیر قانونی است ولی اینها خودشان گفته اند که حوزه‌ها و واحدهایشان میتوانند در انتخاب شورای اسلامی شرکت کنند. بنابراین اولین چیزی را که ما باید در این گونه قطعنامه‌ها روشن کنیم این است که به مثابه یک حزب کمونیستی شرکت میکنیم یا نه؟ اسم این تحریم است.

مساله این نیست که فلان کارگر زبل حزبی اگر خواست برود و خودش را اسلامی نشان بدهد، که نگذارد انتخابات شود. اگر نگذارند چه؟ حزب کمونیست یک حزب سیاسی معین است و فردا رهبر شد باید برود جلو تلویزیون حرف بزند و اگر موضعش را در مورد شورای اسلامی بپرسند: که نظر شما چه است؟ نمیگوید؛ میخواهیم منحلش کنیم ولی آزاد گذاشتیم، هر کسی

میخواهد به تشخیص خودش برود توی شورای اسلامی، هرکسی نخواهد نرود! نمیگوید اگر رأی بدهند و صلاحیت ها تایید شد برود داخل این شورا و فردا از حسابدار شورا ایراد بگیرد، تا بالاخره یکجوری منحلش کند! یا مثلاً بگوید: ما میرویم شرکت میکنیم تا وقتی که صلاحیت مان را رد نکنند، که نشان بدهیم که این شوراها "دموکراتیک" نیستند!!

میپرسند: خودت که پنجاه دلیل عینی آوردی که اینها ضد انقلابی است. حالا فقط آخرین چیزی که برای تو مانده این است که آنقدر بروی جلو و جلوتر تا یکی بشما بگوید: دیگر نمیشه؟ بعد ادعا کنید ببینید! شورای اسلامی "دمکراتیک" نیست!؟

از شما می پرسند: تو که خودت با ضد انقلابی بودن شوراهای اسلامی بحث خودت را شروع کردی! تو ضد انقلابی بودنش را از اخلاقیات آن شورای هیأت تشخیص صلاحیت که در نیاورده بودی؟ از ضوابط کار هیأت تشخیص صلاحیت که در نیاورده بودی؟ که البته این قطعنامه مورد نقد من یک جایی چنین استنباطی هم داده است.

تو ضد انقلابی بودن شوراهای اسلامی را از رابطه اش با رژیم جمهوری اسلامی، از جایگاهش در برآمدن مبارزه کارگری، از رابطه اش با کل طبقات اجتماعی و مناسبات بین آنها درآوردید، احتیاجی به برخوردهای هیأت تشخیص صلاحیت ندارید. میخواهید منحل کنید و کارگراها را از آنها کنار بکشید و جمع شان کنید، که هر وقت که آن شورای اسلامی جلسه تشکیل دادند، بروند پشت اطاق هوشان کنند، چرا میروید کاندید میشوید؟ الان اگر از سخنگوی ما بپرسند موضع تان راجع به شوراهای اسلامی چیست، تحریم میکنید یا نه؟ با این قطعنامه باید بگوید؛ نه! ما تحریم نمیکنیم، ما میخواهیم اینها منحل شوند. میگویند بالاخره میروی توی این شورا یا نه؟ چون تحریم برای آدم دیگری خارج از این شورای اسلامی معنی دارد. بنابراین موضع اول ما تحریم و موضع دوم مان انحلال است.

حالا میرسیم به نامه های آن کارگران پیشرو که در رابطه با "امکاناتی" که شوراهای اسلامی ایجاد میکنند. این یک بحثی نیست که کمیته مرکزی حزب در این رابطه قطعنامه بدهد. این یک بحثی است مربوط به نحوه فعالیت رهبر عملی، نحوه رهبری کارگر پیشرو. راجع به این مقاله بنویسید، بنویسید ما خیلی چیزها را تحریم میکنیم، ولی کارگری که خودش را در چنین موقعیتی یافت کارهائی میکند. ما به عنوان حزب سیاسی شوراهای اسلامی را تحریم میکنیم، ولی اگر کارگرهای کارخانه جمع شدند و شما را که اینقدر دوست دارند گفتند برویم توی شورای اسلامی، برویم که سرخ شورا را بدست بگیریم، برخورد تو نباید این باشد که کنار بکشید، باید بتوانید این یا آن نقش ضد کارگری شورا را به آنها هم نشان بدهید، ولی به همان کارگری پیشرو نیز میگوئیم: بدانید که به عنوان یک حزب کمونیست در شورای اسلامی شرکت نمیکنیم.

روش کار و روش برخورد فعال فعال رهبر عملی چیزی نیست که از طریق قطعنامه سیاسی بشود آن را تعیین کرد. هرچقدر هم این را بالا پائین کنید، مساله در یک سطح متفاوتی در

جریان است. بالاخره باید از این سطح روش برخورد فعال رهبر عملی بکنید و بروید بیرون. من با این روش موافق نیستم.

به نظرم این تفسیر ما از برخورد به موضع شورای اسلامی، یک برخورد راست است که حتی با واقعیات مقدمات خود بحث (قطعنامه پیشنهادی) جور در نمیآید. یک ارگان ارتجاعی ساخته اند، اول اینکه اسمش اسلامی است، که برای جلوگیری از ورود کارگران کمونیست دارای مقررات هستند! کارگر کمونیست بنا به تعریف در شوراهای اسلامی شرکت نمیکند، همین اسم اسلامی گویا است. گویا شورای اسلامی ساخته اند و کارگرهای کمونیست هم صف بسته اند که بروند داخل آن، اما حالا یک مقرراتی هم گذاشته اند! بحث ما این است که هیچ کارگر کمونیستی در شورای اسلامی شرکت نمیکند. ما این شورا را که از پیش بگوید اسلامی است و نه کارگری، از پیش تحریم میکنیم، ما باید از اینها حرف بزنیم، باید شورای کارگری تشکیل شود. آیا این یک موضع، سبک چپ سکتاریست است؟ نه به نظرم. ما هرگز بحثهای سیاسی مان را نباید با کار سبک کاری مان قاطی کنیم، این یک بحث سبک کاری است. ما نمیگوئیم کارگرها در مذاکره بر سر قانون کار دخالت نکنند، رهبر کارگران نشوند، و اینکه اگر کارگرها آمدند و جمع شدند و گفتند: فلانی حتماً باید برود در شورای اسلامی، جوابش این نیست که: اصلاً تحریم! این ظرایف و تفاوتها را باید روشن کنیم و توضیح بدهیم، به این معنی تازه متوجه شدم موضعی که گرفته میشود چه است؟ با این موضع که روش و نحوه فعالیت رهبر عملی و سبک کار کارگر پیشرو، موضع یک حزب کمونیستی را تعیین کند، مخالفم.

نوبت دوم

رفیق رضا (مقدم) این بحث را مطرح کرد که: موضع افشاء کردن شورای اسلامی را کم و ناکافی میدانند، برای اینکه توهم زیادی به اینها نیست.

اول اینکه ما با قطعنامه ای روبرو هستیم که ظاهراً بخاطر "چیزهایی که نمیگوید"، اهمیت دارد. ما باید آنها را افشاء کنیم. نگفته ایم سعی کنید بروید داخل شورا و منحلش کنید که! به خاطر این "فرجه ای که باز گذاشته"، گویا قطعنامه درستی است. به خاطر آن چیزهایی که اینجا نمیگوید و اجازه تفسیر میدهد، گویا قطعنامه خوبی است. چون کارگر دست و پای خودش را بسته احساس نمیکند و میتواند کار بکند. من میگویم این راه قطعنامه صادر کردن نیست، قطعنامه باید به کارگران بگوید چه بکنید، نه اینکه با ساکت ماندن روی مسائلی که مایه نگرانی ما است باعث شود که اگر خواستند بکنند، نخواستند نکنند. این اولین بحثم است.

اگر بنا است کارگران کارهایی بکنند، یک جایی بند باز کنیم که بروند انجام بدهند تا ببینیم ما در جنبش اجتماعی طبقه کارگر کنار مواضع کی قرار میگیریم. ولی میخواهیم: هم کاری نکنند ولی گاهی بکنند! این بحث دیگر در حد حزب کمونیست ایران نیست که بیاید در باره آن

قطعه‌نامه صادر کند. این دیگر موضعی در این سطح نیست. که طبقه کارگر حرفه‌ای اساسی خودش را راجع به شوراهای اسلامی کنار بگذارد و برود به مسأله‌ای بپردازد که علی‌العموم نباید شرکت کنند، اما گویا یک دفعه و یا در یک کارخانه‌ای میشود شرکت کرد و باید هم شرکت بکنند؟! آن یک دفعه هم شرکت نکنند! ما ضرر تاریخی‌اش را دیدیم و می‌بینیم. می‌خواهم بگویم حرف اصلی ما مهمتر است.

من طرفدار انحلال هستم که تحریم را هم در خودش دارد: "شوراهای اسلامی را تحریم و منحل میکنیم"، باید موضع ما باشد. سوء تعبیری که این موضع "انحلال بدون تحریم" را در خودش دارد، سوء تعبیر در اصل ماجرا است. در صورتیکه اگر یکی بگوید؛ "ما هم تحریم میکنیم و هم منحل میکنیم"، سوء تعبیری که ممکن است از آن بشود این است که یکی آمده و موضع نافع‌تری گرفته و شرکت کرده است، که نمی‌بایست شرکت میکرد. این سوء تعبیر دیگر در فرع ماجرا است.

ما آمده ایم یک قطعه‌نامه نوشته ایم که اصل موضع حزب کمونیست را تابع سوء تعبیر کرده است.

من می‌گویم خودتان را پنج دقیقه در موضع آن کارگری که بر این نوع انحلال دارد در کارخانه حرکت میکند بگذارید، به نوع آژیتاسیونی که آن کارگر میکند گوش کنید و ببینید چه می‌گوید؟ کارگری که من در ذهنم تصویر میکنم چنین می‌گوید: این شورای اسلامی ارتجاعی است، بروید آن تو، یک افسار میاندازند گردن تان، میخواهند حق تان را به این ترتیب بخورند و حقوق تان را یامال کنند. یک سوراخ باز کرده اند که بروید آن تو غُر خودت را بزنی؟ نباید بروید داخل آن! بیایید بروید توی مجمع عمومی، احتیاجی نداریم شورای اسلامی تشکیل بدهند، بیایید برویم توی مجمع عمومی. چرا باید این تیتراژ اسلامی را بالای آن بگذارند و بعد آخوند را بیاورند و بشود رئیس آن؟ برویم این تو. بگوید برویم آن تو! موضع اش تحریم است آخر.

این که شورای اسلامی ارتجاعی است، بد است و فلان، اما این "تفسیر" را دارد که "برویم" داخل شورای اسلامی که منحلش کنیم، آنوقت این دیگر مورد بحث است. برویم آن تو یا از "بیرون" منحلش کنیم، آن وقت است که موضوع بحث کنکرت میشود. این دیگر موضعی نیست در سطح کارخانه. کارگر پیشرو، کارگر کمونیستی که از حزب کمونیست خط میگیرد باید بگوید به هیچ عنوانی نروید داخل شوراهای اسلامی. یک دقیقه بیرونش بمانید و مبارزه کنید که شورای زرد را بخوابانید. به عبارت دیگر اینطور نیست که ما در جنبش کارگری؛ اولاً فقط یک امکانات قانونی برای مبارزه داریم و ثانیاً امکانات قانونی فقط به همینها، شوراهای اسلامی، منحصر میشود. ده مبارزه هم از طریق امکانات بیرون از شورای اسلامی پیش رفته است، خُب ما آنها را بیاوریم و بگذاریم جلوی چشم کارگرها. بگوئیم اگر ما جمع شویم به عنوان مجمع عمومی، مجبور است از ما قبول کند. هر چند تا شورای اسلامی

هم در این کارخانه بخواهند بسازند، اگر ما برویم و جای دیگر مجمع عمومی تشکیل بدهیم، باید نماینده ما را برای مذاکره قبول کنند. یک دقیقه طاقت بیاورید و از این نماینده تان دفاع کنید، ممکن است با او قرارداد ببندند.

نمونه های دیگر اعتراض را که خارج از شوراهای زرد پیش رفته است، میتوانیم بعنوان تهییج کارگراها بگذاریم در معرض قضاوت و انتخاب.

موضع من این است (من از آنطرف میافتم): که تحریم شوراهای اسلامی یعنی؛ رفقای ما در آن شرکت نمیکنند و خودشان را برای آن کاندید نمیکنند و علیه آن مبارزه میکنند. آیا این موضع انزواطلبانه است؛ اگر هیچ شکل از تشکل جنبش کارگری بیرون حرکت شورای اسلامی وجود نداشته باشد و شورای اسلامی شده باشد شبیه به اتحادیه معدنچیان انگلستان؟ اگر این تشکل های کارگری بیرون از شوراهای اسلامی، جریانی باشد برای خودش و کارگراها هم از همین الان بگویند؛ نه به شوراهای زرد و اسلامی و ما هم راه حل داریم که بگذاریم جلویشان، میتوانیم فشار علنی اعمال بکنیم. یکی از بحثهای مستقل خود ما، سازماندهی علنی است، فراخوان مجمع عمومی میدهیم. خُب این آلترناتیو واقعی مان است دیگر.

به نظرم اصلاً این موضع انزواطلبانه نیست، یک مقدار صبر سیاسی میخواهد برای اینکه تَق این شعارها حول شوراهای اسلامی در بیاید. تا هر کس بیرون آن ایستاده و ۶ ماه طاقت آورده است، اتورپته اش یک یله دیگر در جنبش کارگری بالا برود. تا به آن کسی که رفت و سازش کرده است بگوید؛ تو اشتباه کردی. با این موضع مورد نقد من در قطعنامه، همین سرنوشت دچار ما میشود.

این را در نظر بگیریم که مکانیزم اجتماعی با اراده من و شما تعیین نمیشوند. کارگر پیشرو ما که روئین تن نیست. صندوقدار شورای اسلامی شده است و "هیأت تشخیص" هم قبول کرده است، خُب باید برود چوب خط آن را بخورد. جلو دزدی را از طریق او و شورای اسلامی بگیرند دیگر. بالاخره صندوقدار شورای اسلامی یا رئیس شورای اسلامی، طرف حساب پچ و پچ آخوندی است که هر روز میخواهد تطمیع اش کند، میخواهد ارعابش کند و تنها گیرش میآورد. خُب ما با این نوع شرکت کردن در سازمانهای پلیسی و زرد، آدمهایی را میبریم و میگذاریم زیر دست شان که روی آنها کار بکنند دیگر. فقط ما که کارگراها را از دولت بورژوازی جدا نمیکنیم، دولت بورژوازی هم کارگراها را از ما جدا میکند دیگر.

آیا ما میگوئیم: میتوانید بروید در آن ها شرکت کنید؟! بله ما میتوانیم با ده تا جمله بگوئیم؛ میتوانید بروید شرکت کنید، ولی نتیجه همان بخشی است که بورژوازی میخواست از جنبش کارگری بکند و ببرد زیر چتر خودش. اگر شما خیلی آدم پاک دل و قوی اراده باشی که نروی، اما این موضع بصورت حرکت اجتماعی روی کارگراها تأثیر میگذارد و بخشی از رهبران در این پروسه تسلیم میشوند. بخشی از رهبران کارگری میگویند؛ امتیازاتش به دلشان میچسبد.

اینها را هم دارد، پس اینها را هم باید در نظر داشت. می‌خواهم بگویم مسأله اینقدر ساده نیست که با یک شیوه کار رهبر عملی قابل حل و فصل باشد. حزبی که می‌گوید: کارگر پیشرو برود در نهادها و تشکلهای دولتی شرکت کند، اینجا را باید خوانده باشد که دارد تأثیر گذاری دولت در کارگران را بطور وسیعی تسهیل میکند. اینها را در کنفرانسها جمع میکنند، برای اینها شیرینی می‌آورند، در وزارت کار به او سلام میکنند، برایش چایی می‌آورند و فردا جواب سلام من و شما را نمیدهند، به من و شما می‌گویند افراطی! نه اینکه خودش از پیش خواسته باشد برود که اینطوری بشود. مبارزه طبقاتی است و طبقه و دولت اش دارد کار خودش را میکند. مثل این است که بورژوازی بگوید: بروید توی شوراهای سرخ!

حُب طرف هم ۳-۴ سال با ما کار بکند، کارگر هم باشد، این حرکت روی آن یک تأثیر می‌گذارد. بنابراین نظرم این است که رفیق ما نباید برود و بشود رئیس یک سازمان دولتی. مگر به کسی گفتیم که برود در دولت شرکت کند؟ مگر نگفتیم این سازمان زانده دولت است؟ چرا باید یکنفر را بفرستیم بشود رئیس آن؟ معنی تحریم این هم هست به نظرم. بحث این است که رفیق ما با این کار، رفتن به شورای اسلامی، خودش از صف اول مبارزه توده ها کنار میافتد و مبارزه قانونی را میسپارد دست دولت. برویم راهی پیدا بکنیم که این کارها نشود. اما سازمانی که شما با ارتجاع محض آن را ترسیم میکنید، با سیاست تحریم شما نشان میدهد که کسی هیچوقت در تاریخ کمونیسم ابهامی روی سیاست اصولی اش نداشته است.

مسأله محوری برمیگردد به آلترناتیو عملی ما. اگر ما آلترناتیو عملی برای کار علنی - قانونی بتوانیم ارائه بدهیم، موضع مان درست است وگرنه منزوی میشویم. هر چقدر هم شما موضع سیاسی تان را راست و ریست کنید، باین مسأله جواب نمیدهد. هر چقدر هم از موضع انعطاف نسبت به امکانات علنی - قانونی زرد بورژوائی حرکت بکنیم، جای این را نمیگیرد که کمونیسم بطور واقعی خودش امکان مبارزه علنی - قانونی را دیکال کاری را بوجود بیاورد. آن هم بحث مجامع عمومی و جنبش مجمع عمومی است. اگر در همان نامه هائیکه از آن فاکت می آوریم که شوراهای اسلامی فرجه ای برای حرکت کارگرها بوجود آورده، من هم میروم فاکتهای خودم را از همان نامه ها جمع میکنم که جنبش مجمع عمومی در جهت دخالت علنی - توده ای کارگرها امکانات زیادی بوجود آورده است. یعنی یک واقعیت واقعاً موجود را جلوی یک واقعیت واقعاً موجود دیگر بگذاریم، چرا مقهور یکی از آنها بشویم؟ برای همین، از هر نظر، این قطعنامه خوب نیست. بخاطر اینکه حتی به آن چیزی که خودش نسبت به آن نگران است، اشاره ای نمیکند. بلکه با ابهام در فورمولبندی هایش، و با "فرجه گذاشتن" در مورد تحریم و "نگفتن"، میخواهد این را تأمین کند. بنظرم خود این عیب قطعنامه است، اعم از اینکه موضع درستی پشتش باشد. من عیب این قطعنامه را بطور مشخص در این می بینم.

* * *

در مورد نحوه پیشبرد بحث شورای اسلامی نظر بدهید!

روی زمینه های تاریخی هم میشود به توافق رسید، فوqش میشود آن را خط زد، کسی مجبور مان نکرده روی زمینه های تاریخی شوراهای اسلامی همه با هم توافق بکنیم . ولی بگوئیم که سیاست ما تحریم است و البته این را هم بگوئیم که تحریم به معنای غیرفعال بودن در قبال شورای اسلامی نیست. این را بتوانیم بگوئیم و انحلال شوراهای اسلامی را بگوئیم و بگوئیم سیاست ما انحلال اینها است. همینطور سیاست افشاء آن را بگوئیم.

این بحث را رفیق عزیز "دنيس مر" از روی نوارها پیاده و مقابله و تایپ کرده است. من مجددا همه متن را با نوارهای صوتی مقابله و ادیت کرده ام و متن را از شکل محاوره ای به گفتاری تغییر داده ام. خط تاکیدها و گیومه ها همه جا از من اضافه شده اند.

ایرج فرزاد ۲۳ دسامبر ۲۰۲۳